

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی تقسیم عناوین موجود در روایات به خاص و عام

بیان نمودیم در این روایات 11 عنوان وارد شده است و آنها را ذکر کردیم. نکته‌ی مهمی که باید بررسی شود این است که در میان این عناوین از کدام عنوان، خاص، و از کدام عنوان، عام را استفاده می‌کنیم. علت این که دنبال عنوان خاص و عام هستیم، این است که در بررسی اقوال، قول اول که مشهور بین قدام و متأخرین است، این است که زن از جمیع اراضی ارث نمی‌برد و در نتیجه، قائل به این قول باید اثبات کند که ما در روایات یک عنوان عام داریم؛ اما قول دوم که مثل شیخ مفید و ابن ادریس قائل به آن هستند، این است که زن از زمین خانه مسکونی ارث نمی‌برد ولی از زمین بستان و مزرعه ارث می‌برد. این بزرگان باید بگویند که این روایات عنوان خاص را دارد. بنابراین، باید بررسی کنیم که از میان عناوین روایات، کدام عنوان عام و کدام عنوان خاص است و سپس، باید بررسی کنیم که با این عناوین چه باید کرد؟ آیا باید یکی را مقید و یا مخصص دیگری قرار داد یا آنکه صناعت استدلال راه دیگری غیر از این راه را اقتضا دارد؟

عناوین خاص

از میان 17 روایتی که در باب 6 وسائل الشیعة وجود دارد، 3 روایت هست که از آنها عنوان خاص استفاده می‌شود: یکی حدیث 2 است که می‌گوید «ترث المرأة الطوب و لا ترث من الرباع» رباع را نیز بیان نمودیم که به معنای منزل مسکونی است؛ روایت دوم، حدیث 7 است که می‌گوید «لا ترث النساء من عقار الدور» زن از زمین خانه ارث نمی‌برد؛ و روایت سوم، حدیث 11 است که می‌گوید «إن النساء لا يرثن من رباة الارض»؛ در این روایت، اگر اضافه «رباع الارض» را بیانیه بگیریم، این روایت جزو روایات عام قرار می‌گیرد؛ چون می‌شود «رباع من الارض» و در این صورت، گویا حضرت اصلاً فرموده است «النساء لا يرثن من الارض»؛ بنابراین، برای اینکه این روایت در میان روایات خاص قرار بگیرد، باید اضافه را غیر بیانیه بگیریم.

عناوین عام

اما روایاتی که عنوان عام را دارند، این روایات عبارتند از: (1) روایت 1 و 12 که کلمه‌ی «قری و دور» در آنها هست. «قری» جمع قریه است و قریه به معنای ضیعه است و ضیعه نیز یعنی عقار و ارض؛ گویا امام(ع) فرموده است «لا ترث من الارض و الدور» یا «من العقار و الدور»؛ و عطف «دور» بر «قری»، از قبیل عطف خاص بر عام می‌شود؛ (2) عنوان دوم «الارض و العقارات» است که در حدیث 3 و 4 آمده است. «لا ترث المرأة من الارض و العقارات»؛ کلمه‌ی عقارات چون جمع است، یک مقدار از آن استفاده عموم می‌شود، یعنی هیچ زمینی، هیچ عقاری. برخی احتمال داده‌اند که الف و لام در «الارض»، الف و لام

عهد باشد؛ در این صورت، منظور از «الأرض» زمین خانه مسکونی می‌شود؛ اما چون «العقارات» جمع بسته شده است، سازگاری ندارد که الف و لام آن برای عهد باشد؛ یعنی زن از هیچ زمینی ارث نمی‌برد. پس، این نیز عنوان عام می‌شود.

در تقریراتی که از مرحوم محقق بروجردی با عنوان تقریرات ثلاثه چاپ شده است، بحثی در زمینه میراث ازواج وجود دارد؛ ایشان در مورد حدیث سوّم می‌فرماید: و هذه الرواية كما تحتمل أن يراد بها مطلق الأرض بظاهر اللفظ كذلك يحتمل أن يراد بها خصوص أرض المساكن بقرينة ذكر القيمة لأشياء مخصوصة بأرض المساكن و الدور. ایشان می‌فرماید: چون در این روایت آمده است «لهنّ قيمة الطوب و البناء و الخشب و القصب» که این اشیاء به ساختمان مسکونی مربوط است، پس به قرینه ذکر این اشیاء بگوئیم مراد از «أرض و عقارات» که در این روایت و روایت 4 ذکر شده است، خصوص زمین مسکونی است و نه مطلق اراضی.

به نظر می‌رسد مجالی برای این احتمال نیست؛ چرا که معمولاً زمین غیر مسکونی ساختمان ندارد و اینجا موضوع منتفی است. حال، اگر شارع بخواهد بیان کند که زن از چه چیزی ارث می‌برد و از چه چیزی ارث نمی‌برد، غیر از این نمی‌تواند بیانی داشته باشد؛ بگوید هرجا طوب و خشب و قصب است، از عین اینها ارث نمی‌برد ولی از قیمت آنها ارث می‌برد؛ و هرجا اینها نبود، نه از عین آن ارث می‌برد و نه از قیمت آن. بنابراین، در مواردی که راه دیگری برای بیان نیست، نمی‌توان یک چیز را قرینه برای دیگری قرار داد و ثانیاً در روایت، ابتدا آمده است: سألته عن النساء ما لهنّ من الميراث؟ قال: لهنّ قيمة الطوب و البناء و الخشب و القصب و بعد می‌گوید: فأما الأرض و العقارات فلا ميراث لهنّ فيه. اگر بخواهیم عبارت قبل را قرینه قرار دهیم برای ضابطه‌ای که بعد می‌آید، این خیلی دور از فصاحت و بلاغت است. بنابراین، این احتمال بسیار ضعیف است؛ و روایات 3 و 4 جزو روایات عامه محسوب می‌شوند.

(3) عنوان سوّم «من تربة دار أو أرض» است که در حدیث 5 و 15 هست. در حدیث 5 آمده بود: «أنّ المرأة لا ترث من تركه زوجها من تربة دار أو أرض» نکته این روایت آن است که برخی احتمال داده‌اند در این روایت راوی تردید داشته است و به همین دلیل چنین نقل کرده است؛ نه، اینگونه نیست که راوی بین دار و أرض تردید داشته و به صورت «دار أو أرض» بیان کرده است؛ بلکه این عبارت امام(ع) برای تنويع است. می‌فرماید چه خاک، خاک خانه باشد و چه خاک، خاک زمین باشد، زن از هر دو ارث نمی‌برد. در مباحث گذشته نیز عرض کردیم که این روایت با روایت 15 یکی است که در آن می‌گوید: «أنّ النساء لا ترث ممّا ترك زوجها من تربة دار و لا أرض» و تردیدی در آن نیست.

(4) عنوان دیگر «عقار الأرض» است که در حدیث 6 آمده است. «لا ترث النساء من عقار الأرض شيئاً» روشن است که این روایت ظهور در این دارد که عامه است؛ چرا که اضافه، اضافی بیانیه است. (5) عنوان دیگر در حدیث 8 است و آن کلمه‌ی «أرض» است. «سألته عن النساء هل يرثن من الأرض؟ فقال: لا». (6) عنوان دیگر، عنوان «دور و عقار» است که در حدیث 10 آمده است. (7) عنوان دیگر، عنوان «دور و ضیاع» است که در حدیث 13 آمده است.

(8) آخرین عنوان که در احادیث 14 و 16 و 17 است، لفظ «عقار» است؛ به عنوان مثال، در روایت 14 آمده است: «علّة المرأة أنّها لا ترث من العقار شيئاً...». مرحوم محقق بروجردی در اینجا نکته‌ای دارند و می‌فرمایند: «و هذه الرواية تنادى بأعلى صوتها أنّها ليست بهذه الألفاظ من الامام(عليه السلام)» در ادامه روایت آمده است که «لأنّ العقار لا يمكن تغييره و قلبه و المرأة قد يجوز أن ينقطع ما بينها و بينه من العصمة و يجوز تغييرها و تبديلها...»؛ مرحوم آقای بروجردی می‌فرماید: از الفاظ این روایت استفاده می‌شود که از امام(ع) نیست. می‌فرماید: کسی که با تعابیر ائمّه معصومین(ع) آشنایی داشته باشد، به خوبی می‌تواند قضاوت کند که این الفاظ از امام(ع) نیست. به عبارت دیگر، همان‌طور که سند این روایت اشکال دارد - زیرا، اولاً مکاتبه است و ثانیاً محمد بن سنان در این سند است که محل اختلاف است؛ و در طریق مرحوم صدوق به محمد بن سنان علی بن عباس هست که از ضعف است. رجالین از صفوان نقل کرده‌اند که صفوان در مورد محمد بن سنان می‌گوید: او گاه غلو کرده است «وجدت بخط أبي عبد الله الشاذاني، اني سمعت العاصمي، يقول: إن عبد الله بن محمد بن عيسى الأسدي الملقب ببنان قال: كنت

مع صفوان بن يحيى بالكوفة فى منزل إذ دخل علينا محمد بن سنان فقال صفوان: هذا ابن سنان لقد همّ أن يطير غير مرة فقصصناه حتى ثبت معنا»- دلالت آن نیز مخدوش است.

ما فرمایش مرحوم محقق بروجردی را قبول داریم که این عبارت خیلی به کلام معصوم(ع) نمی‌خورد؛ اما مسلماً عبارت «لا ترث النساء من العقار» از امام(ع) است؛ یعنی امام(ع) ابتدا فرموده است که زن از عقار ارث نمی‌برد و بعد علّت را بیان کرده است و می‌توان گفت که راوی نقل به معنا کرده است؛ اما «عقار» را مسلماً امام(ع) بیان فرموده است.

حدیث بعد، روایت 16 است که صحیح‌ه احوال است: «لا يرثن النساء من العقار شيئاً و لهن قيمة البناء و الشجر و النخل»؛ در این روایت نیز کلمه‌ی «عقار» آمده است. در حدیث 17 نیز این کلمه هست. در مورد روایت 16، «حسن بن محبوب عن الاحول» است؛ با اینکه این روایت را جزء روایات صحیح‌ه به حساب می‌آورند، اما مرحوم آقای بروجردی فرموده است: حسن بن محبوب از طبقه 6 است و احوال از طبقه 4 است و بر اساس طبقاتی که ایشان در رجال ابداع کرده‌اند، طبقه 6 نمی‌تواند از طبقه 4 روایت نقل کند؛ یعنی احوال هنگامی که از دنیا رفته است، حسن بن محبوب طفل کوچکی بوده، پس باید بین حسن بن محبوب و احوال یک شخص فاصله شده باشد که در روایت ذکر نشده است؛ بنابراین روایت مرسل می‌شود.

ابداع طبقات راویان توسط مرحوم بروجردی(ره)

مرحوم آقای بروجردی از صحابه پیامبر(ص) تا مرحوم شیخ طوسی، طبقات روات را به 12 طبقه تقسیم کرده و اسامی آنها را ذکر نموده‌اند و تقریباً معیار ایشان در تقسیم طبقات این است که بین 80 تا 90 سال را یک طبقه قرار داده‌اند. طبق بیان ایشان، روایتی که از امیرالمؤمنین و حسن بن(ع) روایت نقل می‌کنند از طبقه اول و دوم هستند. روایتی که از امام سجاد(ع) روایت نقل می‌کنند از طبقه دوم و سوم هستند. روایتی که از امام باقر(ع) روایت نقل می‌کنند مثل احوال، از طبقه چهارم هستند. کسانی که از امام صادق(ع) روایت نقل می‌کنند جزء طبقه چهارم و پنجم هستند. کسانی که از امام کاظم(ع) روایت نقل می‌کنند جزء طبقه پنجم هستند. کسانی که از امام هشتم(ع) روایت نقل می‌کنند جزء طبقه ششم هستند؛ و یکی از آنها همین حسن بن محبوب است. کسانی که از امام جواد(ع) روایت نقل می‌کنند جزء طبقه ششم و هفتم هستند. کسانی که از امام دهم و یازدهم(ع) روایت نقل می‌کنند جزء طبقه هفتم هستند. شیخ طوسی در طبقه دوازدهم است؛ شاگردهای ایشان در طبقه سیزدهم هستند. ایشان این طبقه‌بندی را ادامه داده‌اند تا به مشایخ خودشان می‌رسند مثل مرحوم آخوند خراسانی که در طبقه 36 است و خود مرحوم آقای بروجردی در طبقه 37 است؛ شاگردان ایشان در طبقه 38 هستند؛ و بنابراین افراد عصر ما در طبقه 39 هستند. ایشان می‌گویند هر طبقه فقط می‌تواند از طبقه قبل از خودش روایت نقل کند؛ مثلاً در زمان ما، ما نمی‌توانیم شفاهی چیزی را از آقای بروجردی نقل کنیم؛ بین ما و ایشان یک طبقه فاصله است.

مرحوم آقای بروجردی هنگامی که به قم آمده بودند، کسانی می‌خواستند ایشان را امتحان کنند که از نظر رجالی در چه سطحی است. آمدند در یک روایت، یک راوی را که مثلاً در زمان امام عسکری(ع) بوده است را نوشتند از امام باقر(ع) روایت کرده است و یک راوی که از زمان امام علی(ع) بوده را نوشتند از او روایت کرده است. هنگامی که ایشان روایت را دیدند، بلافاصله فرمودند که این روایت روشن است جعلی است چون از نظر سند اشکال دارد، این راوی از طبقه هفتم است و نمی‌تواند از امام باقر(ع) روایت نقل کند و ... بنابراین، ایشان در مورد حدیث 16 این اشکال را ذکر فرموده‌اند.

بررسی سه فرض در مسأله

پس، 3 روایت داریم که در آنها عنوان خاص است و 10 روایت داریم که در آنها عنوان عام است؛ در اینجا چه باید گفت؟ ما اینجا سه فرض تصویر کرده‌ایم و بر اساس آنها مسأله را بررسی می‌کنیم. فرض اول: این است که قائل شویم این روایات متعدد

است و ما اصلاً وحدت نداریم. یک روایت می‌گوید «لا ترث من الرباع» و یک روایت می‌گوید «لا ترث من الارض»، آیا از نظر اصول، روایت خاص مخصّص یا مقیّد روایت عام است؟ آیا قاعده حمل مطلق بر مقیّد در اینجا جریان دارد؟ خیر، در اینجا این قاعده جریان ندارد. دو نکته باید مدّ نظر قرار گیرد: یکی آنکه برای اینکه بگوییم از رباع ارث نمی‌برد اما از بستان ارث می‌برد، باید از آن مفهوم بگیریم و با این مفهوم ارض را تقیید بزنیم. این مفهوم، مفهوم لقب است و هیچ کس از اصولیین مفهوم لقب را قبول ندارد. اگر کسی گفت «جاء زید» به این معنا نیست که عمرو نیامد؛ لقب مفهوم ندارد؛ و نکته‌ی دوّم: با قطع نظر از بحث مفهوم، در اصول می‌گوییم اگر دو روایت مثبتین باشند یا نافیین باشند و هر دو در مقام حکم واحد هستند، قاعده مطلق و مقیّد جاری نمی‌شود. در «لا تضرب زیداً» و «لا تضرب احداً» هیچ کس نمی‌گوید که «احداً» را می‌توان بر زید حمل کرد. همچنین است در «اضرب زیداً» و «اضرب جمیعهم»، هیچ کس نمی‌گوید که در مثبتین باید یکی را بر دیگری حمل کرد؛ چرا که بین مثبتین که در مقام حکم واحد هستند، تنافی وجود ندارد. حمل در جایی است که تنافی باشد مثل «أعتق رقبة» و «لا تعتق رقبة کافرة».

این مطلب بنا بر این است که بگوییم که ما 16 روایت داریم؛ ما روایت نهم که داشت «إنّما جعل للمرأة قيمة الخشب...» را کنار گذاشتیم، نه جزء روایات خاص آوردیم و نه جزء روایات عام. نکته دیگر آنکه اگر در روایت 11 اضافه در «رباع الارض» را بیانیه گرفتیم، این روایت نیز جزء روایات عامه قرار می‌گیرد. نتیجه این می‌شود که در روایات خاصه یکی عنوان «رباع» داریم و یکی هم «عقار الدور» داریم؛ در جلسات گذشته نیز عرض کردیم که در روایت دوّم در بعضی از نقل‌ها به جای «رباع»، واژه «اصل» آمده - «لا ترث من الاصل» - پس معلوم می‌شود که در اینجا هم، رباع در مطلق ارض استعمال شده است؛ پس فقط عنوان «عقار الدور» باقی می‌ماند. اما عمده فرض دوم است که بگوییم این روایت اتحاد دارند؛ ما 17 روایت نداریم و 7 روایت داریم. در این فرض چه باید گفت؟ ان شاء الله فردا عرض می‌کنیم.

و صلّى الله على سيّدنا محمّد و آله الطاهرين